

شهید غلامرضا رستگار



ازبنا علی
سماحه جامع سرداران و دوزخ شهید استان بوشهر

نام پدر	غلامحسین
تاریخ تولد	۱۳۴۹/۱۲/۲۹
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	درواهی

زندگینامه

شهید غلامرضا رستگار در سال ۱۳۴۹ هجری شمسی در خانواده ای مذهبی در آبپخش پا به عرصه وجود نهاد. در سال ۱۳۵۶ وارد دبستان شد و تحصیلات ابتدایی را در دبستان شهید عبدالرسول امیری به پایان رساند. در سال ۱۳۶۱ وارد مدرسه راهنمایی امام خمینی آبپخش شد و این در حالی بود که برادرش در این سال به شهادت رسید. وی پس از اتمام مدرسه راهنمایی در سال ۱۳۶۴ وارد دبیرستان طالقانی شد و سال اول را با موفقیت پشت سر نهاد.

در این سال به رغم سن کمش اندیشه به جبهه رفتن در وی تقویت شد و عزم خود را برای پیوستن به صف سلحشوران جزم کرد و این مطلب را به اطلاع پدرش رساند. وی در پاسخ پدرش که گفته بود پسر من پیرم و برادر بزرگت هم شهید شده تو پشتیبان و سرپرست آنها باش گفته بود: پدر برادرم اگر به جبهه رفت و شهید شد وظیفه خود را انجام داده و من نیز باید وظیفه خود را در این برهه از زمان که یاری رساندن به سربازان خداست انجام دهم.

بالاخره پس از کسب رضایت پدر از طریق ستاد ناحیه شهید دستغیب آبپخش به آموزش اعزام و پس از طی آموزش به همراه سپاه بزرگ محمد (ص) به جبهه ها شتافت. هنوز مدت زیادی از حضورش در جبهه ها نگذشته بود که در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

وصیت نامه

سلام و درود بر منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و با سلام و درود بر نائب برحقش روح اله و با سلام و درود بر امت شهید پرور شهیدان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی که با خون هزاران جوان ایرانی آبیاری شده است صدام بعثی و صهیونیستی بدستور ارباب خونخوار خود آمریکا به کشور ما حمله کردند و این جنگ را بر ما تحمیل کردند این حقیر به عنوان یک فرد مسلمان وظیفه خود دانستم که به جبهه بروم و با بعثیون کافر بجنگم.

اسلحه به زمین افتاده برادرم را (محمد جعفر) را بردارم و سنگر خالی شده او را پر نمایم. من می روم تا به ندای امام امت لبیک بگویم. ای ملت مسلمان همه خواهند مرد و استثنایی وجود ندارد و چه خوب و خوش قبل از اینکه مرگ سراغمان بیاید خود با آغوش باز مرگ را بپذیریم چه مرگی بالاتر و باارزش تر از شهادت است.

شهادت آرزوی هر جوان مسلمان ایرانی می باشد. مردن در بستر آن هم در این موقعیت بر یک فرد مسلمان ننگ است. ای امت حزب الله و شهید پرور آب پخش اتحاد خود را حفظ کنید و مسجد ها را خالی نکنید که به فرموده امام هر چه داریم از مسجد داریم. در تقوی از یکدیگر پیشی گیرید. ای امت حزب الله گوش به فرمان امام باشید و دستورش را عمل کنید.

مرگ فرزند برای هر پدر و مادری سخت است ولی چون اسلام در خطر است وظیفه داریم به جبهه برویم. من عاجزانه از شما تقاضا دارم که مرا حلال کنید. امانوای مادر چه زحمتی که به پای من نکشیدی و حق زیادی بر من داری پس از تو می خواهم شیرت را بر من حلال نمایی. از شما عمه ها و خاله هایم می خواهم بعد از من گریه نکنید و برایم لباس سیاه نپوشید.

خواهرم حجاب تو از خون من سرخ تر و کوبنده تر است. و تو ای برادرم راه من را ادامه بده پس به مسجد برو و بسیج را خالی نگذار. و به همکلاسیهای خود توصیه می کنم به فرموده امامان به منافقین اجازه عکس العمل ندهید و تزکیه نفس کنید. شما باید الگویی باشید برای دیگر دانش آموزان. در آخر از تمامی اهالی روستا پدر و مادر و برادر و خواهرم می خواهم که مرا حلال نمایند.

ضمناً مرا در کنار قبر برادرم خاک نمائید.

خاطرات

خاطره ای به نقل از برادر شهید :
حاسبوا قبل أن تحاسبوا □

در سال ۱۳۶۴ یعنی یکسال قبل از شهادت ایشان بود. عصر یکی از روزها که داشتم دنبال یکی از کتابهای می گشتم برگه ای خط کشی شده دیدم که مطالبی عجیب در آن نوشته شده بود از قبیل امروز یک بار عصبانی شدم نماز ظهرم به وقت نبود نماز شب خواندم □ آن برگه رابه برادرم غلامرضانسان دادم و گفتم منظور از این جملات چیست ؟ نا متوجه شد برگه را از دستم گرفت و خواست تا از جواب دادن طفره رود ولی وقتی با اصرار من روبرو شد برایم توضیح داد و گفت:

این برنامه محاسبه نفس است تا بدانیم چه اندازه خطا و اشتباه کرده ایم و کم کم آنها را کنار بگذاریم . این تنها یکی از توجهات ایشان به تهذیب نفس بود.

در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان پدرم وسط حیات نشسته بود و قرآن می خواند. شب از نیمه گذشته بود من و برادرم غلامرضا نیز به قرآن خواندن و یا دعاها ی دیگر مشغول بودیم پس از مدتی پدرم متوجه شد که غلامرضا نیست هر چه صدایش کردیم جوابی نشنیدیم بعد از چند لحظه او از اتاق بیرون آمد گفتم چرا جواب نمی دادی گفت مشغول نماز بودم وقتی صدای مادرم را شنیدم نمازم را شکستم تا به او جواب دهم .

بسمعه تعالی

«حماسه شهید»

رستگارا جستی و پرواز در جنت زدی
خون خود کردی نثار و گام بر اجرائت زدی

بر منافق ضربه کاری حواله کرده ای
بر حبیبان وحدت تبریک و تسلیت زدی

مرحبا بر مادر و باب مسلمان تو باد
خط بطلان بر منافق تاج بر عزت زدی

ای محمد جعفر، ای تازه جوان نیک بین
کرده ای اسلام زنده بر عد و ضربت زدی

پاسخ بس نیک هل من ناصر را بر حسین
کرده در قلب و نثار رهبر وامت زدی

جان به جانان دادی ای سرور همیشه رستگار
قرب جانان اختیار تکیه بر حکمت زدی

نور حق را شعله و با ذکر و تکبیر و سلام
دوستان را بر هنمون، بر بعثیان ذلت زدی

ترک دنیا با شهادت را پذیرفتی به جان
جای در فرد دست و پا بر ثروت و مکنت زدی

لکنت افتاد در زبانم آنچه هستی رو کنم
زان که تو یکباره دریایی بخود زینت زدی

راه تو پر رهرواست و با افزونتر شود
چون که با اهدای خون بر این جهان شوکت زدی

گرچه داغ دوریت سوزان و تلخ و مشکل است
وی قدس و کربلا جانا بسی محنت زدی

شیروش، حیدر صفت در صحنه پیکار و رزم
تاختی بر خصم دون و نعره با صولت زدی

گشته ای آماج تیر دشمن غدار و پست
روح تو سوی جنان، خود تکیه بر طینت زدی

امت اسلام باشد در قفایت ای شهید
زان طریقی که تو بر خصم لعین ذلت زدی

ماده تاریخ شد ناظر به جسم پاره ات
سال ۶۱ به آبان زی حسین هجرت زدی

آخر الامر ای شهید گشته راه خدا
بر رضائی یک جهان سوز و غم حسرت زد



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران